



توسعه و مبانی تمدن غرب (قسمت سیزدهم)
مرتضی حقیگو

سود پرستی بنیان اقتصاد آزاد

اشاره: در ادامه چاپ این سلسله مقالات مجله جهاد با دو مشکل اساسی روبرو شده است که بناچار در نحوه تنظیم این مقالات تغییری کلی را باعث خواهد شد. آن دو مشکل یکی اینست که با توجه به فاصله یکماهه فی مابین شماره های مسلسل مجله، بی گیری مطالب دنباله دار، مخصوصاً در زمینه مقالاتی اینچنین که به تفکر بیشتری نیاز دارد، بسختی ممکن است و دیگر اینکه در این سلسله مقالات بررسی و نقد مبانی فکری تمدن غرب، بیشتر یک جنبه وبدون ارائه راه حل انجام می شده است. این نحوه بررسی لاجرم، سؤالات بسیاری را در زمینه چگونگی برخورد اسلام با مطالب و مسائل مطروحه، برمی انگیزد که غالباً، بعلت دنباله دار بودن سلسله مقالات، بی جواب می مانده است.

در جهت رفع این دو مشکل اساسی، مجله جهاد مصلحت دیده است که از این پس، مقالات را به گونه ای تنظیم کند که در عین نقد و بررسی توسعه مبانی و تمدن غرب، در هر شماره موضوع مستقلی مورد بحث قرار گیرد، که اگر امکان پی گیری مداوم مقالات برای خوانندگان موجود نبود، هریک از این مجموعه مقالات بتواند منفک از دیگر مقالات مورد استفاده قرار گیرد، و از سوی دیگر، در هریک از مقالات، متناسب با مبحث مورد نظر، سؤالات مطروحه نیز با توجه به معتقدات اسلامی جواب گفته شود.

اکنون بعد از یک شماره تأخیر در چاپ ادامه این مجموعه مقالات، بار دیگر مباحث خود را با همان نحوه ای که عرض شد، مورد پی گیری قرار می دهیم، با این امید که این سلسله مقالات بتواند در شناخت مبانی غربی، قدمی هرچند کوچک بردارد چرا که مقابله و مبارزه با فرهنگ غرب و وجهه استعماری آن در سراسر جهان، فرع بر شناخت آن است. دوران غریزدگی ما هنگامی سپری خواهد شد که غرب را کاملاً بشناسیم و با آگاهی از آن درگذریم.

مقدمه: در ادامه مقالات گذشته و طرح مظاهر دیکتاتوری اقتصاد به «نظام بانکداری جهانی» و ماهیت آن منوجه شدیم، و نتیجه گرفتیم که اگر حیات استعمارگرانه این تمدن با «خون سرمایه» است که تداوم می یابد، نظام بانکداری را باید «قلب» این تمدن محسوب داشت؛ قلبی که همه سرمایه ها را از سراسر بیکره - یعنی همه جهان - گرد می آورد و به درون شریانهای حیاتی تمدن غربی پمپاژ می کند. اکنون در ادامه مباحث، پیش از آنکه به سایر مظاهر دیکتاتوری اقتصاد بپردازیم مهمترین رکنی را که اقتصاد سرمایه داری بر آن بنا شده در قالب یک مبحث مستقل مورد بررسی قرار می دهیم.

حب نفس یا خودپرستی ریشه همه وابستگی هاست و نفی آن، منشاء همه قدرت هاست. این مطلب را در همه کتابهای اخلاق گفته اند و چه بسا معنای حقیقی آنها تا به

امروز، چیز معدودی از انسانهای وارسته کسی دریافته باشد. امروز ما امت بزرگ اسلام معنای این حقیقت را به علم الیقین دریافته ایم و می دانیم که همه قدرت ما در همین یک نکته نهفته است: نفی خودپرستی. اسلام به ما آموخته است که برای مستقل ماندن، نخست باید وابستگی های درونی را برید، و برای قطع وابستگی های درونی باید ریشه خودپرستی را در درون خشکاند و از «خود» گذشت؛ و گذشتن از «خود» فی نفسه «پیوستن به خدا» است. اینچنین است که انسان به «مقام ولایت» می رسد و در این مقام، این خود اوست که قلب عالم امکان می گردد، از تبعیت زمان و مکان، جامعه و طبیعت و تاریخ خارج می شود و آسمانها و زمین مسخر او می گردند. معنای «تسخیر» اینست و برخلاف آنچه در تفسیرهای بیش پا افتاده دیده ایم با نشستن آپلودر کره ماه و فرستادن سفینه به مریخ و یا مدار زحل و شکستن اتم و ساختن بمب هیدروژنی، ارتباطی ندارد. معنای تسخیر همانست که اکنون با تولد جمهوری اسلامی عیناً تفسیر گشته است.

اکنون اگر ایران را قدرتی همسنگ بزرگترین قدرتهای جهان می شناسند نه از آنست که ما صاحب تکنولوژی پیشرفته تری هستیم و یا گامهای بلندی در زمینه توسعه اقتصادی برداشته ایم... این «قدرت الهی» است که همه دنیا را دیر یا زود مسخر اعتقادات ما خواهد کرد و پرچم اسلام را بر فراز همه بلندیهای عالم به اهتزاز در خواهد آورد. تسخیر قلوب مردم حق طلب جهان و صدور انقلاب با پیشرفت های تکنولوژی میسر نیست... با تبعیت از این

روان فرآینی منبر است که «فاستقم کما امرت و من اب معک» و کسی اهل استقامت است که از خود گذشته باشد.

خودپرستی ریشه همه ترس ها است. انسانی که از گرسنگی وحشت دارد، با اولین محاصره اقتصادی تسلیم می گردد. آدمی که از جان خویش می ترسد با اولین تهدید به زانومی افتد و از حقوق خویش درمی گذرد. همه بدبخت های جهنمی دنیا اکنون شب و روز در این اندیشه اند که نقطه ضعف و انقصام کار ما را پیدا کنند و از همان نقطه بر ما فشار بیاورند. هیچ یک از تجربیاتی که درباره انقلاب های دیگر داشته اند، در مورد ما کارگر نبوده و حسیله ها یکی پس از دیگری شکست خورده است. این عروقه الوثقائی که ما بدان تمسک جسته ایم چیست و در کجاست؟ سپاه پیروزمند اسلام که اکنون بزرگترین قدرت جهان است، این قدرت عظیم را از کجا کسب کرده است؟... جواب روشن است: حب نفس یا خودپرستی ریشه همه وابستگی هاست و نفی آن منشاء همه قدرتهاست.

بالعکس در جهان امروز «خودپرستی» را منشاء همه خیرات می دانند. تفکر اومانیتی که تفکر غالب انسان امروز است، برخلاف آنچه اکثراً پنداشته اند، نه تنها انسان را در جایگاه حقیقی خویش نمی نشاند، بلکه او را به سوی «خودپرستی» میراند. «سودپرستی» انسان امروز ناشی از «خودپرستی» اوست و همانطور که میدانیم، منفعت گرایی و سودپرستی بنیان اقتصاد سرمایه داری است، و بدون هیچ انحرافی می توان گفت که تمدن امروز استر و کور نهاد های اجتماعی، سیاسی و اقتصادی خویش را تماماً بر همین بنیان پی افکنده است.^۱

در کتابهای رایج اقتصادی، معمولاً اقتصاد اینگونه تعریف شده است: «اقتصاد مطالعه روش هایی است که انسان صرفاً از جنبه نیازهای مادی اش مورد نظر قرار گرفته و بنابراین «روش های تأمین نیاز» نیز لزوماً محدود به «مقدمات اخلاقی» نیست.

با این نگرش بسیار طبیعی است اگر «نفع شخصی» بشنا به بزرگترین انگیزه ای که بشر را به کار و تلاش وامیدارد انگاشته شود. تعریفی که در اومانیسیم از انسان بدست داده میشود. خواه ناخواه سیر تفکر بشر را بدین نقطه خواهد کشاند و تأسیسات مدنی و نهادهای اجتماعی و سیاسی و اقتصادی نیز بر مبنای همین تفکر است که شکل می گیرند.

آیا «نفع شخصی» براستی بزرگترین انگیزه ای است که بشر را به کار و تلاش وامیدارد؟ آیا صرفاً تلاش های بشر در جهت برآورده ساختن نیازهای مادی شخص اوست که تاریخ را در این جهتی که پیموده، شکل داده است؟

در اروپای قرن نوزدهم و مخصوصاً انگلستان زمینه پذیرش این اعتقاد بسیار فراهم بود. جهشی را که به انقلاب صنعتی و رشد سرمایه داری منجر شد، باید به مجموعه ای از علل بازگرداند که در آن نقطه مشخص از زبان و مکان، یکجا فراهم آمده بود تا این مرحله جدید از

● همه قدرتهای جهنمی دنیا اکنون شب و روز در این اندیشه اند که نقطه ضعف و انقصام کار ما را پیدا کنند و از همان نقطه بر ما فشار وارد بیاورند. این عروقه الوثقائی که ما بدان تمسک جسته ایم چیست و در کجاست؟ سپاه پیروزمند اسلام که اکنون بزرگترین قدرت جهان است، این قدرت عظیم را از کجا کسب کرده است؟ جواب روشن است: حب نفس یا خودپرستی ریشه همه وابستگی ها و نفی آن منشاء همه قدرتهاست.

● تفکر اومانیتی که تفکر غالب انسان امروز است، برخلاف آنچه اکثراً پنداشته اند، نه تنها انسان را در جایگاه حقیقی خویش نمی نشاند، بلکه او را به سوی «خودپرستی» میراند. سودپرستی انسان امروز ناشی از خودپرستی اوست و همانطور که میدانیم، منفعت گرایی و سودپرستی بنیان اقتصاد سرمایه داری است.



تاریخ کمره زمین تحقیق پیدا کنند، و در این میان آدم اسमित و نظریه اقتصاد آزاد، در تکوین این تمدن حاضر نقش ویژه ای دارد که باید پیش از ورود به مباحث آینده با تفصیل بیشتری بدان بپردازیم.

اکنون در این وضعیت خاص که ما بعد از انقلاب اسلامی با آن روبرو هستیم یکی از بزرگترین سئوالات ما در زمینه اقتصاد اینست که آیا با آزاد کردن تجارت اجازه دهیم که «منفعت گرایی شخصی» راه رشد اقتصادی ما را در آینده مشخص کند و یا خیر... تجارت را تحت مستقیم دولت به راهی که «منافع نظام» ایجاب می کند، هدایت کنیم؟

آیا ممکن است که راه سومی نیز وجود داشته باشد که در آن منافع های شخصی با منافع نظام بر یکدیگر انطباق پیدا کند؟

قصه ما جواب گفتن به این سئوالات نیست: مراد از طرح این مسئله این بود که بتوانیم با شناخت بیشتر از وضعیتی که اروپای قرن نوزدهم و مخصوصاً انگلستان با آن مواجه بود، تصویر بهتری داشته باشیم.

«تجارت آزاد» یکی از مهمترین عللی است که جهش صنعتی غرب و تمدن حاضر معلول آنهاست. انگلستان قرن نوزدهم و به تبع آن تمدن کنونی غرب، وجود فعلی خود را مدیون «منفعت گرایی و سودپرستی طبقه بورژوازی» است. منافع شخصی تجار اروپائی است که تمدن کنونی جهان را به راهی که بدینجا پیموده، هدایت کرده است و در این میان نقش آدم اسमित و کتاب ثروت ملل بر کسی پوشیده نیست.

این اعتقاد، که در کتاب ثروت ملل ابراز شده، یکی از ارکان اقتصاد سرمایه داری است که به دنیای کنونی شکل بخشیده است:

«هیچ فردی در بند منافع عامه نیست، هیچکس نمی داند که تاجه بایه در تحصیل این منافع مفید واقع می شود... از وقتی کسب و کار خود را بتحتی اداره می کند که حداکثر عایدی ممکن را تحصیل کند، در واقع فقط به منافع شخصی خود نظر دارد. در این موارد و همچنین در موارد عدیده... بیاری دستی ناپداست که یک فرد بطور ناخودآگاه و ناخواسته به هدف اجتماعی تحقق می بخشد. در واقع انسان هنگامی حداکثر منفعت را به جامعه می رساند که حداقل تلاش خود را به خاطر نفع شخصی بکار می بندد. من تاکنون ندیده ام که کسی به قصد منفعت ساختن جامعه دست به کاری بزند که مشرثمر باشد. چنین کاری در واقع از احساسات دلسوزانه ای ناشی می شود که در میان اهل بازار چندان رایج نیست و با چند کلمه می توان ایشان را قانع کرد که این احساسات ثمری ندارد.»

ممکن است تصور شود که حقیر خواسته ام، غیرمستقیم، بر تجارت آزاد و قواعد اقتصاد سرمایه داری صحه بگذارم و به نظام جمهوری اسلامی توصیه کنم که، اگر رشد اقتصادی می خواهد باید به همان راهی برود که غرب رفته است... خیر. اینچنین نظری ندارم. قصد از طرح این مسائل اینست که در حقیقت امر تحقیق کنیم که



آیا در مکتب اسلام اصالت دادن به انگیزه‌های شخصی منفعت‌گرایسی در جهت رشد اقتصادی، مجاز است یا خیر...؟

پرواضح است که آزاد

ساختن تجارت و اصالت دادن

به سودمداری، رشد سریع اقتصادی را به همان مفهومی که در اقتصاد غرب مطرح است، به‌مراه خواهد داشت، اما باز هم همانطور که در غرب اتفاق افتاد، که این رشد سریع اقتصادی هرگز در جهت توزیع عادلانه ثروت و از بین بردن فاصله‌های طبقاتی نخواهد بود. دیاگرام‌های رشد درآمد مالی به نحوه توزیع ثروت کاری ندارند و معلوم نیست که این رشد اقتصادی حتماً در جهت محرومین اتفاق بیفتد و بالعکس... اگر از الگوهای غربی تقلید شود نتیجه همانست که در دنیای امروز می‌بینیم، رشد خارق‌العاده ثروت در یک قطب خاص و در مقابل آن فقری بهمان نسبت عمیق و وحشتناک در جانب دیگر. چون رابینسون در کتاب آزادی و ضرورت^۲ می‌گوید:

[آمارهای کلی «درآمد ملی» به توزیع مصرف میان خانوارها و یا توزیع جریان کالاها و خدماتی که اندازه‌گیری می‌کند اعتناتی ندارد. بطور عمده (سودآور بودن محصول)، است که ترکیب فعالیت رشته‌های مختلف را تعیین می‌کند...]

سود در گروهی تأمین تقاضا است و تقاضا، انتخاب آزاد مصرف‌کننده و چگونگی مصرف قدرت خرید وی را بیان می‌دارد...]

انتقاد چون رابینسون نیز بر این نظریه، صرفاً اقتصادی است. انتقاد او دارای جنبه‌ای سوسیالیستی است و می‌خواهد عنوان کند که آمارهای مربوط به رشد درآمد ملی به نحوه توزیع ثروت ارتباطی ندارد، و اگر ثروت، صرفاً در یک «قطب خاصی» نیز افزایش پیدا کرده باشد، بازهم آمارهای کلی درآمد ملی نشان‌دهنده «رشد» هستند.

این چیزی است که در همه جوامع باصطلاح پیشرفته امروز مصداق دارد. این جوامع را در حالتی «پیشرفته و توسعه یافته» می‌خوانند که «بیشترین فاصله‌های طبقاتی» در آنها وجود دارد.^۳

حقیر سخن چون رابینسون را بعنوان حجت ذکر نکرده‌ام. در نظریات چون رابینسون در کتاب آزادی و ضرورت، زمینه بسیار مساعدی وجود دارد، که بتوان از دریچه آن، مبنای توسعه و تمدن غرب را مورد بررسی قرار داد بویژه آنکه او استاد اقتصاد در دانشگاه کمبریج است و در زمینه جامعه‌شناسی صاحب منزلت قلمداد می‌گردد.

مراد حقیر این است که با توجه به تجربیات تاریخی غرب سوال کنم: آیا می‌توان راهی پیدا کرد که منافع شخصی تجار و سرمایه‌داران رشد اقتصادی را در جهت اهداف الهی اسلام هدایت کند و اصولاً آیا این امکان وجود دارد که منفعت‌گرایی شخصی با مقاصد اسلامی نظام انطباق پیدا کند؟ برای علماء اقتصاد این سوال اصلاً مورد ندارد، چرا که این پرسش اخلاقی و مذهبی است و به اقتصاد ارتباطی ندارد. اگر ما این سخن را نپذیریم لاجرم باید رابطه بین اخلاق و اقتصاد را مشخص کنیم.

مشخص کردن این رابطه از وظایف اساسی است که ما در این سلسله مقالات برگزیده خود حس می‌کنیم، اما پیش از آن مسئله اینست که اصلاً این مرزبندی که غربی‌ها بین علوم مختلف قائل هستند درست است یا خیر؟ اعتقاد حقیر اینست که این مرزبندی درست نیست و در بحث از ماهیت علوم غربی انشاء... این موضوع را به تفصیل بررسی خواهیم کرد.

مثلاً گرانی بیش از حد اجناس، در موقعیت فعلی یکی از فشارهای عمده‌ای است که برگزیده ما فرود می‌آید. البته ما این فشارها را، از سر رضا و تسلیم تحمل می‌کنیم و نه تنها مال که جان خود و فرزندانمان را نیز فدا خواهیم کرد تا اسلام پایدار بماند و پرچم بلند شریعت محمدی (ص) در همه جهان به اهتزاز درآید.

قصد حقیر طرح مشکلات نیست، بلکه می‌خواهیم از دیدگاه علم اقتصاد در این مطلب تحقیق کنیم که چرا اجناس گران شده است؟ روشن است که قیمت اجناس تابع نسبی است که فی مابین عرضه و تقاضا وجود دارد و هنگامی که عرضه متناسب با تقاضا نباشد قیمت‌ها افزایش پیدا می‌کند.

خوب حالا به همین سوال از نظرگاه اخلاق اسلامی جواب بدهیم. آیا صرفنظر از رابطه عادلانه‌ای که بین نیازهای حقیقی و عرضه کالاها وجود دارد، علت اصلی گرانی اجناس، «سودپرستی» محترمانه از خدا بی‌خبر و واسطه‌های نامسلمان و ولع مسرفانه عده‌ای از مردم زیاده‌طلب نیست؟

در قوانین علم اقتصاد وقتی سخن از «تقاضا» می‌گویند هرگز بین نیازهای حقیقی انسان و نیازهای کاذب مسرفانه او تفاوتی قائل نمی‌شوند. حال آنکه «کمیت و کیفیت تقاضا» دقیقاً با اسراف و قناعت و زهد و حرص و آرتناس مستقیم دارد. بحث از «تقاضا» یک

● با توجه به تجربیات تاریخی غرب، آیا میتوان راهی پیدا کرد که منافع شخصی تجار و سرمایه‌داران رشد اقتصادی را در جهت اهداف الهی اسلام هدایت کند و اصولاً آیا این امکان وجود دارد که منفعت‌گرایی شخصی با مقاصد اسلامی نظام انطباق پیدا کند؟

● در اقتصاد امروز وقتی از تناسب فی مابین سود و سرمایه سخن می‌رود، آیا حکم در تحت شرایط اخلاقی و مذهبی صادر می‌گردد و یا مطلق است؟... قواعد اقتصادی تنها در شرایطی نسبتاً درست درمی‌آید که جلوی سودپرستی انسانها از هر طریق شرعی و غیرشرعی باز باشد.

بحث کاملاً «اخلاقی» است، اما در علم اقتصاد «مطلق تقاضا» مطرح می‌شود و اصلاً سخنی از این موضوع به بیان نمی‌آید که آیا این تقاضا حقیقتی است یا کاذب؟ آیا این تقاضا از نیازهای طبیعی و انسانی سرچشمه گرفته است و یا ریشه درخواسته‌های حیوانی و در حرص و ولع و اسراف و زیاده‌طلبی دارد؟... و قس علیهذا.

قواعد علوم انسانی غرب، همه در این خصوصیت مشترک هستند. ممکن است بپرسند که: «خوب فرض کنیم سخن شما درست باشد. چه تفاوتی می‌کند؟»

تفاوت کار در اینجاست که در تعیین خط مشی سیاسی و اقتصادی و اجتماعی، صرفاً باید برای آن نیازها و تقاضاهایی قابل به اصالت شد که حقیقتی است و اگر اینچنین شود دیگر، قواعدی که علم اقتصاد و دیگر علوم انسانی بر آن بنا شده است، فقط در یک شرایط خاصی درست است و نه در همه شرایط... و قاعده‌ای که اینچنین باشد دیگر «قانون» نیست و «ارزش علمی» ندارد. قانون علمی قاعده‌ای است که در همه شرایط درست باشد.

برای روشن‌تر شدن ناگزیر از آوردن مثال هستیم. در قرآن مجید در آیاتی که به علل سقوط و زوال اقوام و تمدن‌ها پرداخته است، می‌بینیم که «فساد اقتصادی» از جمله مفاسدی است که به نزول بلا و نابودی اقوام و تمدن‌ها منجر می‌گردد. حضرت شعیب (ع) پیامبری است که بر قوم مدین مبعوث شده است و آنچنان که در آیات مبارکه آمده، فسادی که در میان آن قوم رایج است، جنبه اقتصادی دارد. حضرت شعیب (ع) به آنان می‌فرماید:

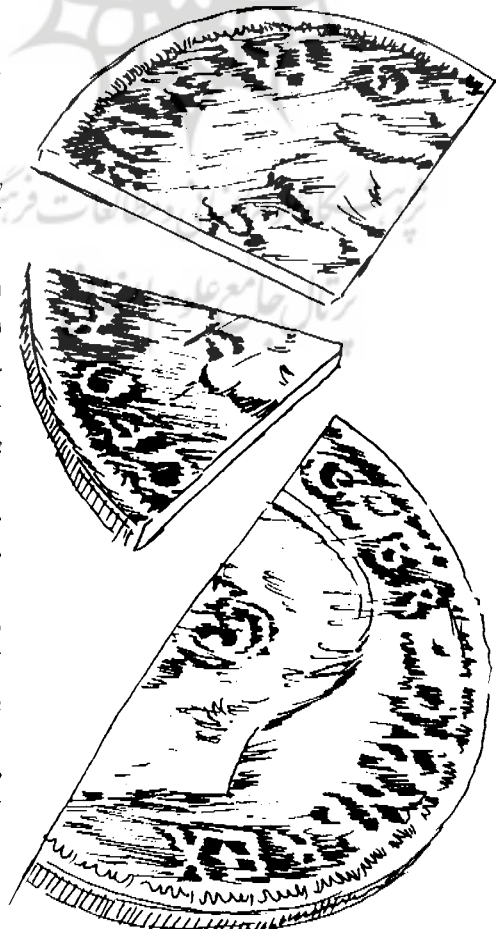
اوفوا الکیل ولا تکونوا من المفسدین حد و زنوا بالفسطاس المستقیم - ولا تبخسوا الناس اشیاءهم ولا تعثو فی الارض مفسدین - واتقوا الذی خلقکم والجله الا ولین (شعرا، ۱۸۴-۱۸۱) ای مردم، سنگ تمام بدهید و از کم فروشان نباشید. با ترازوی مستقیم وزن کنید و احساس را از مردم کم نگذارید و در کره زمین به فساد کاری برنخیزید و بترسید از آنکه شما و طبایع پیشین را خلق فرموده است.

این احکام در عین حال که اقتصادی است، اخلاقی است. در اینجا مرزی بین قواعد اقتصادی و اخلاقی وجود ندارد و اقتصاد امری کاملاً اخلاقی است. چه چیزی قوم مدین را به کم فروشی و کسب حرام کشانده است؟ اگر ما اکنون در میان قوم مدین زندگی می‌کردیم و اقتصاد رایج در میان آنان را صورت قواعد علمی! تنظیم می‌کردیم، آن قواعد چه ارزشی می‌توانست داشته باشد؟ مسلماً رعایت آن قواعد اقتصادی می‌توانست ما را «در کسب سود هر چه بیشتر» و جمع مال و پولدار شدن، موفق بدارد. در چنین شرایطی اگر حضرت شعیب (ع) ما را از رعایت این قواعد بازمی‌داشت، آیا ایشان را متهم نمی‌کردیم که: «شما مسائل اخلاقی را با قواعد اقتصادی قاطی کرده‌اید... آخر اخلاق چه ارتباطی به اقتصاد دارد؟»

می‌گویند: «ما اکنون در میان قوم مدین نیستیم». می‌گوییم: مگر نه اینست که اکنون بنیان نظام بانکداری جهانی بر «ریاخوااری و کسب سود هر چه بیشتر از هر راه

● اگر لفظ «سودگرایی» را به معنای «سودمداری» بگیریم، که غالباً به همین معنا آمده است، مسئله صورت کاملاً متفاوتی پیدا میکند. آنگاه دیگر «سودمداری» نه تنها از خصوصیات تکاملی انسان نیست، بلکه مؤدی به پذیرش ولایت شیطان خواهد شد.

● اگر لفظ «سودگرایی» را به معنای «حبت خیر» بگیریم، آنچنانکه در قرآن مجید آمده است، دیگر نمی‌توان آنرا بطور کامل از صفات مذموم دانست و باید درباره آن، همانگونه اندیشید که به دیگر غرایز و صفات ذاتی انسان می‌اندیشیم.



ممکن» قرار گرفته است؟ مگر بنیان اقتصاد سرمایه‌داری که بر همه جهان حکم می‌راند بر «سودپرستی» نیست؟ آیا این سودپرستی محدود به مقدمات اخلاقی است؟ در اقتصاد امروز وقتی از تناسب فی‌مابین سود و سرمایه سخن می‌رود، آیا حکم در تحت شرایط اخلاقی و مذهبی صادر می‌گردد و یا مطلق است؟... قواعد اقتصاد تنها در شرایطی نسبتاً درست درمی‌آید که جلوی سودپرستی انسانها از هر طریق شرعی و غیرشرعی باز باشد.

هستند آ آیاتی که وقتی صحبت از «اقتصاد اسلامی» به میان می‌آید، می‌گویند: «اقتصاد که اسلامی و غیراسلامی ندارد. قواعد اقتصادی در همه جای دنیا و در همه اجتماعات یکسان است و همین قواعد است که کتابهای علمی اقتصاد گفته‌اند، منتهی اسلام می‌کوشد که این قواعد را به محدوده مقدمات اخلاقی بکشانند...» و البته ظاهر این حرف بسیار به حقیقت شبیه است، غافل از آنکه همه مبانی و تعاریف اقتصادی وقتی در نظام اعتقادی اسلام بررسی می‌شوند، کاملاً دیگرگونه می‌گردند. فی‌المثل اگر اقتصاد را همانطوریکه غربی‌ها تعریف کرده‌اند «مطالعه روش‌هایی که انسان برای برآورده ساختن نیازهای خویش با استفاده از منابع محدود بکار می‌گیرد» بدانیم، از همان آغاز با تقسیم نیازها به مادی و معنوی، حقیقتی و کاذب، سیر اندیشه اسلامی طریقی مخالف علم رسمی اقتصاد می‌یابید و در همین ادامه، پر روشن است که همه مفاهیم اقتصادی و تناسبات فی‌مابین آنها مؤدی به نظام اقتصادی دیگر می‌شوند. که می‌توان آنرا «اقتصاد اسلامی» خواند!

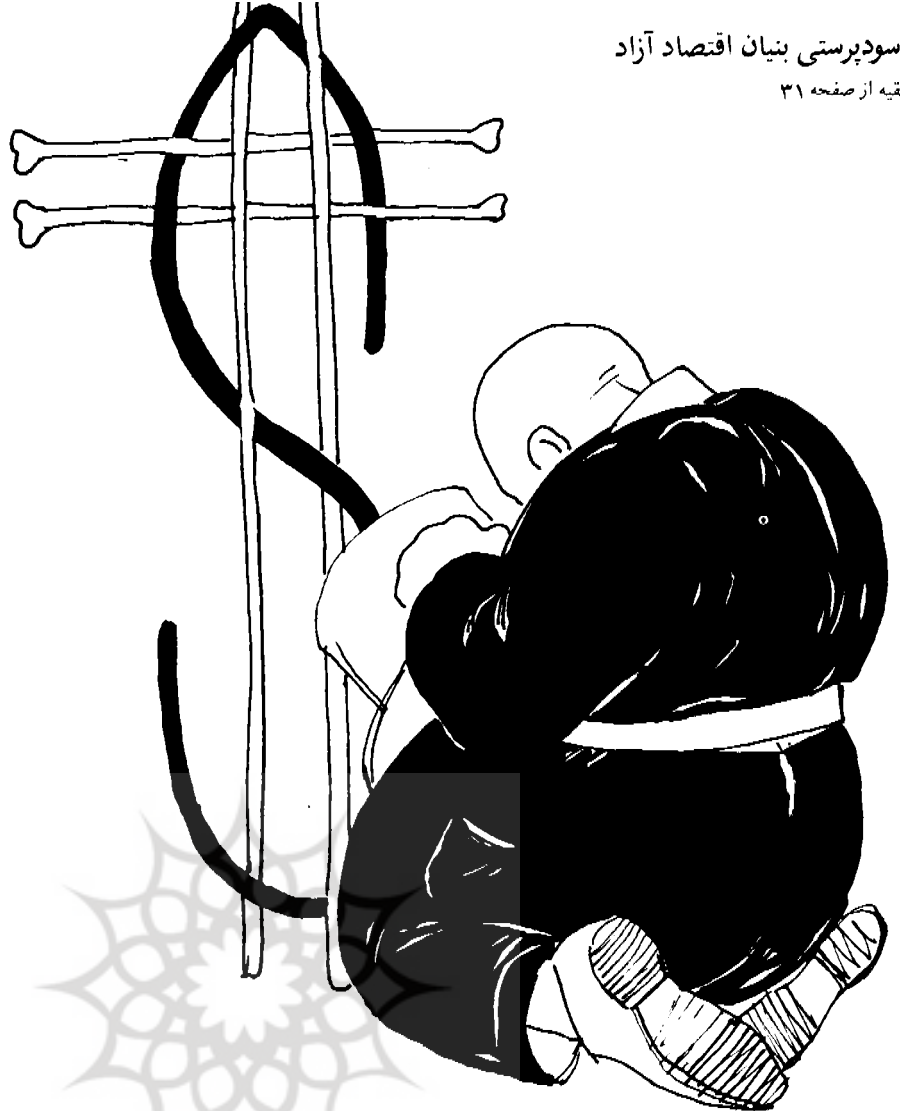
برگردیم به سؤالمان:

«مکتب اسلام با انگیزه‌های شخصی سودگرایی چگونه روبرو می‌گردد؟»

در اینجا قبل از مبادرت به جواب، باید کمی روی الفاظ دقت بیشتری بذل داریم. اگر لفظ «سودگرایی» را به معنای «سودمداری» بگیریم، که غالباً به همین معنا آمده است، مسئله صورت کاملاً متفاوتی پیدا می‌کند. آنگاه دیگر «سودمداری» نه تنها از خصوصیات تکاملی انسان نیست، بلکه آنچنانکه در مغرب زمین تجربه شده است، مؤدی به پذیرش ولایت شیطان، سرپیچی از احکام شریعت و رد و نفی مقدمات اخلاقی و مذهبی خواهد شد. حال آنکه اگر لفظ «سودگرایی» را به معنای «حبت خیر» بگیریم، آنچنانکه در قرآن مجید آمده است، دیگر نمی‌توان آنرا بطور کامل از صفات مذموم دانست و باید درباره آن همانگونه اندیشید که به دیگر غرایز و صفات ذاتی انسان می‌اندیشیم.

در سوره مبارکه و العادیات، بعد از ذکر ناسیاسی انسان می‌فرماید: «او در حبت خیر بسیار شدید است. آیا نمی‌داند که روزی از قبرها برانگیخته خواهد شد و آنچه در سینه‌ها پنهان است، همه پدیدار خواهد گشت؟» مفسرین عموماً لفظ «حبت خیر» را به «مال دنیا» تفسیر کرده‌اند و علامه طباطبائی (در جلد چهارم ترجمه العیازن) احتمال داده‌اند که «مطلق خیر» مورد نظر باشد. ایشان فرموده‌اند:

بقیه در صفحه ۳۸



[بعید نیست مراد به خیر تنها مال نباشد، بلکه مطلق خیر باشد و آیه شریفه بخواهد فرماید: حب خیر فطری هر انسانی است و بهمین جهت وقتی زینت و مال دنیا را خیر خود می‌پندارد قهراً دلش مجذوب آن می‌شود، و این شیفتگی یاد خدا را از دلش می‌برد و در مقام شکرگزاری او برنمی‌آید.]

اجازه بدهید از آنجا که بنیان «اقتصاد آزاد» یا «اقتصاد سرمایه‌داری» بر «سودمداری» قرار دارد، تحقیق قرآنی ما درباره «حب خیر» بعنوان یکی از فطریات یا صفات ذاتی انسان، تفصیل بیشتری پیدا کند، چرا که اگر ما بتوانیم از قرآن مجید مجوزی برای «سودمداری» یا بقول غربی‌ها «اوتیلیتاریسم» (utilitarianism) پیدا کنیم، دیگر نه تنها نباید اقتصاد آزاد یا سرمایه‌داری را به باد انتقاد گرفت بلکه باید مجسمه جیمز میل و جان اسوارت میل و از همه مهمتر مجسمه آدام اسمیت را از طلا ساخت و در میدان و مدخل بازارها نصب کرد و زیر آن نوشت: آقای آدام اسمیت، بنیانگذار اقتصاد اسلامی!

اما از قبل پرروشن است که در قرآن مجید این چنین جوازی وجود ندارد، چرا که اصولاً در نظام عالم هر چیزی تا هنگامی «خیر» است که مطلق نگردد و دقیقاً در

جایگاه خویش قرار داشته باشد، واگر نه، نه تنها دیگر «خیر» نیست که «بُت» خواهد شد و شکستن آن واجب است. جستجوی لذات حلال برای انسان جایز و در بعضی شرایط واجب است اما مشروط بر اینکه این لذت جویی «مطلق» نگردد و مدار حیات انسان بر محور آن بچرخد. اگر کلمه «خیر» در چند آیه شریفه از قرآن به معنای «مال» آمده است، علت آنرا باید در این معنا جستجو کرد که اصلاً نیازهای غریزی و فطری انسان، اقتضائاتی دارد که در جهت رشد و تعالی انسان است. برآوردن این حوایج، فی نفسه نه فقط «مذموم» نیست که «خیر» است؛ آنچه مذموم است مطلق کردن این حوایج و دل بستن و دل سپردن به منتضبات این گرایش‌های ذاتی است. کلمه «خیر» در آیه شریفه ۱۸۰ از سوره بقره به معنای «مال»، در آیه شریفه ۳۲ از سوره ص به معنای «اسب» و در آیه شریفه ۲۴ از سوره قصص به معنای «طعام» آمده است، و در تنه‌اموردی که این «حب خیر» وجهه‌ای مذموم یافته، در سوره مبارکه عادیات است (انه لحب الخیر لشدید). البته در این سوره مبارکه نیز آنچه که مذموم واقع شده، حب خیر یا گرایش فطری انسان بسوی خیرات نیست، کفران و ناسپاسی انسان است که به انتخاب نادرست منجر می‌شود.

حب خیر صفتی ذاتی است که انسان را به جانب کمال می‌کشد. اما چه بسا که او از سر کفران و ناسپاسی خیر و برکت خویش را در جانی و چیز بی‌ارزش جستجو می‌کند که حقیقتاً در آنجا و آن چیز نیست. و باز هم تأکید شده است که هر چند آفریدگار متعال احساس لذت و یا کراهت را برای «تشخیص» خیر از شر در اختیار انسان نهاده، اما در چند آیه شریفه دیگر آمده است که «معیار» خیر و شر لذت یا کراهت نیست؛ (عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم... یعنی به عبارت روشن تر هر چه خیر انسان در آن است، برای او لذت بخش نیز هست، و بالعکس معمولاً طبع انسان از آنچه برای او زیان بخش است کراهت دارد، اما این حکم کلی نیست که بتوان بر اساس آن فتوی داد: «اگر عنان لذت جویی و سودگرایی را باز نگذاریم خودبخود انسان را به جانب خیر هدایت خواهد کرد.» این سخنی است که سودمداران می‌گویند و بدنبال آن می‌افزایند: «خیر اجتماع و خیر افراد نیز بر یکدیگر منطبق است.» بنیان اقتصاد آزاد یا اقتصاد سرمایه‌داری بر همین اصل قرار دارد.

اشتباهی که در اینجا رخ داده است، همانست که در این ضرب‌المثل معروف بدان اشاره شده: «هرگردونی گرد است اما هر گردی گردو نیست» هر چه خیر است لذت بخش نیز هست، اما نه آنکه هر چه لذت بخش است خیر باشد. و بالعکس، طبع انسان از آنچه برای او مضر است کراهت دارد، اما نه آنکه هر چه طبع انسان از آن کراهت دارد، شر باشد. باز هم باید به فرمایش جاودانی قرآن رجوع کرد که می‌فرماید: کتب علیکم القتال و هو کره لکم و عسی ان تکرهوا شیئاً وهو خیر لکم و عسی ان تحبوا شیئاً وهو شر لکم. و الله یعلم و انتم لا تعلمون (۲۱۶ - بقره) [حکم جهاد (جنگ) بر شما مقرر گردید و شما از آن کراهت دارید. اما چه بسا که شما چیزی را مکروه می‌دارید و حال آنکه خیر شما در آنست. و چه بسا شر شما در آن چیزی باشد که محبوب می‌دارید. خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.]

آری خداوند می‌داند و ما نمی‌دانیم. از یکسو جنگ چیزی بسیار کراهت انگیز است اما از سوی دیگر برای از بین بردن باطل و حاکمیت شیطان چاره‌ای جز روی آوردن به جنگ نیست.

اینجا از مواردی است که «خیر» مصادرات چیز بی‌ارزشی شده که طبع ما از آن «کراهت» دارد، اما «معیار خیر و شر» لذت یا کراهت طبع ما نیست، هر چند این نیز از وسایلی است که برای تشخیص خیر از شر در اختیار ما نهاده شده است. «سوم» معمولاً «تلخ» هستند اما «دارو»ها نیز همینطورند. حال اگر «تلخی» را «معیار مضر بودن» بگیریم. لاجرم «دارو»ها را نیز باید در زمره «چیزهای زیان بخش» دسته‌بندی کنیم.

جون رابینسون در کتاب آزادی و ضرورت می‌گوید: اگر «جستجوی سود» ملاک رفتار درست باشد راهی برای فرق گذاشتن میان «فعالیت تولیدی» و «راهزنی» وجود ندارد.

و این عین حقیقت است. اگر چه جون رابینسون در کتاب آزادی و ضرورت نشان داده است که به «اخلاق» آنچنانکه ما متقدم، اعتقاد ندارد.

[کلود کاکبرن به مصاحبه‌ای که با آل کاپون این آدمکش میلیونر داشته، اشاره می‌کند. وقتی کاکبرن اشاره‌ای حاکی از همدردی در مورد شرایط سخت دوران کودکی در محله‌های کثیف بروکلین می‌نماید، کاپون عصبانی می‌شود: او می‌گوید: گوش کن، خیال نکنی که من یکی از رادیکالهای لعنتی هستم. خیال نکنی که من دارم به نظام آمریکا ضربه می‌زنم. نظام آمریکا...» گویی یک رئیس نامرئی از او توضیحاتی خواسته بود روی این موضوع شروع به نطق کرد. او به ستایش آزادی، ابتکار و پیشگامان پرداخت... با لحن اهانت باری به سوسیالیسم و آتاریشیسم اشاره کرد و چندین بار تکرار کرد: «کارهای من به دقت با شیوه‌ای دقیقاً آمریکایی اداره می‌شوند و بهمین ترتیب باقی خواهند ماند». او فریاد زد: «این نظام آمریکایی خودمان، اسمش را آمریکا گزایی می‌گذارید، سرمایه‌داری می‌گذارید، یا هر چه دلتان می‌خواهد، به فرد فرد ما فرصت بزرگی می‌دهد بشرطی که دودستی آن را بچسبیم و از آن بخوبی استفاده کنیم»...]

نظام «تجارت آزاد» که برای «انباشتن سرمایه» به هر قیمت، مناسب بود، هیچ رهنمودی برای برخورداری از ثمرات آن بدست نمی‌دهد. در واقع کیش «نفع شخصی و رقابت»، جماعتی بیگانه پدید آورده که در جستجوی منزلت‌اند و جامعه شناسان این وضع را رضایت‌بخش نمی‌یابند.]

خانم جون رابینسون هنگام اظهار نظر درباره آنچه مردم جهان را تا خرخره در متجربات فساد فرو برده است به همین اکتفا می‌کند که بگوید: «جامعه شناسان این وضع را رضایت‌بخش نمی‌یابند». «جماعتی بیگانه که در جستجوی منزلت‌اند...»

... نه با این گفتارها نمی‌توان حقیقت را نمایان ساخت و فاجعه تمدن غربی را آنچنانکه هست، نشان داد. اقتصاد آزاد از این اصل که «اگر از انگیزه سود (یا سودمداری) ممانعت نشود، اقتصاد رشد خواهد کرد و منافع شخصی بر منفعت اجتماع منطبق خواهد شد» حمایت می‌کند و تجربه تمدن غربی نیز صحت این اصل را تأیید می‌نماید... اما به چه قیمتی؟

[برای آدم اسمیت آزادی تجارت یک برنامه بود. وی در نظامی به سرمی برد که سعی مقامات در آن صرف کنترل زندگی اقتصادی مطابق مصالح ملی و نظم صحیح اجتماعی بود، نظمی که او آن را با رشد «نیروهایی تولیدی» زمان خود هماهنگ نمی‌دیدند لذا از حذف محدودیت‌های مربوط به آزادی عمل بازار حمایت می‌کرد و پیش بینی می‌نمود که تکیه بر انگیزه سود منجر به افزایش شدید بازار اقتصادی می‌گردد. از نظر او ثروت ملل سطح زندگی کارگران نیست. مزدا هم مثل علفه دام، بخشی از هزینه‌های تولید را تشکیل می‌داد]^۶

خانم رابینسون دریافته است که با «معیار سود»

درست است که رشد سریع اقتصادی حاصل خواهد شد، اما از یک طرف باید از «قط» - به معنای واقعی کلمه - چشم پوشید و دیگر به عدالت اجتماعی و رفع محرومیت نیاندیشید و از طرف دیگر مسئله اخلاق را زیر پا گذاشت؛ آنچنانکه کینز پیشنهاد می‌کند: [چهل و چند سال قبل لرد کینز راه آینده تمدن غربی را اینچنین مشخص کرده است: «آن روز چندان دور نیست که همگان ثروتمند شوند... آنگاه ما بار دیگر هدفها را برتر از وسایل می‌شماریم و خوبها را بر مفیدها ترجیح می‌دهیم... ولی آگاه باشید! زمان این آرمانها هنوز فرا نرسیده است. زیرا دست کم برای یکصد سال دیگر باید برای خود و هر کسی دیگر تظاهر کنیم که بدی نیکی است و نیکی بدی؛ زیرا بدی مفید است و نیکی نیست. آزمندی، رباخواری و سوء ظن باید همچنان برای یک مدت کوتاه دیگر خدایان ما باشند. زیرا فقط آنها می‌توانند ما را از گذرگاه تاریک نیاز اقتصادی به روشنائی روزگار رهنما شوند.»]

خانم جون رابینسون می‌نویسد: [«... البته سیاست اجتماعی دولت رفاه تا حد زیادی آیین «هر چه سود آورتر، بهتر» را تعدیل کرده است. امروزه پذیرفته شده است که سرمایه‌گذاری در بیمارستان و مدرسه نیازهای مهمتری را برآورده می‌کند تا سرمایه‌گذاری در کارخانجات اتوموبیل سازی... اما تعالیم اساسی اقتصاد دانشگاهی تغییر چندانی نکرده است. اساس نظریه هنوز نمایش عمل یک بازار رقابت کامل است که ضامن تخصیص منابع موجود به نحو مطلوب میان مصارف مختلف است... مارشال نیز توانست اصول غیر اخلاقی و ظالمانه تجارت آزاد خالص را بپذیرد، اما وجدان خود را با لزوم استفاده از «قویترین و نه صرفاً متعالی‌ترین نیروهای سرشت انسان»^۷ برای خیر اجتماع، آسوده ساخت. یعنی وقتی به اصل موضوع رسید بر این نظریه که نفع شخصی و وظیفه عمومی برهم منطبق می‌شوند، صحنه گذاشت، سفسطه واضحی در این آیین وجود دارد؛ اگر جستجوی سود ملاک رفتار درست باشد راهی برای فرق گذاشتن میان فعالیت تولیدی و راهزنی وجود ندارد.»]

راستی هم اینچنین است. اکنون بسیار مناسب است که به سراغ بررسی تاریخی تمدن غرب می‌رویم و نشان می‌دادم که چرا تاریخ تمدن غرب با راهزنی دریایی، تجارت برده، مرکانتیلیسم و امپراطوریهای وسیع امپریالیستی و بالاخره توسعه طلبی‌های استعماری آغاز می‌گردد و ادامه می‌یابد و اگر اینچنین نبود هرگز آن «سرمایه کلانی که لازمه تولید سرمایه‌داری و انقلاب صنعتی است، انباشته نمی‌شد» و مدنیت کنونی جهان تحقق نمی‌یافت؛ اما بحث ما هنوز از قلمرو دیکتاتوری اقتصاد خارج نشده است و تا این فصل کامل نگردد، بررسی تاریخی تمدن غرب را آغاز نخواهیم کرد.

البته توضیح نکته‌ای دیگر نیز ضروری است و آن اینکه اگر همه تجار و سرمایه‌داران، مسلمان و اهل تقوی باشند، «تجارت آزاد» نیز با «مقاصد اسلام» هماهنگ و منطبق خواهد شد، چراکه برای مؤمن هرگز نفع شخصی مطلق

نخواهد گشت و «شدت حب خیر» باعث نخواهد شد تا از «محدوده موازین اخلاقی و احکام شرع» خارج گردد... اما این یک وضعیت کاملاً آرمانی است.

اکنون ما بهترین اممی هستیم که در روی کره زمین زندگی می‌کنند اما با اینهمه درست در هنگامه‌ای که مجاهدان سبیل الله در جبهه‌های جانبازی و استقامت خون خویش را فدای آرمانهای اسلام می‌کنند، مع الاسف در میان ما، هستند کسانی که دقیقاً بر طبق اصول و قواعد رسمی علم اقتصاد، با سوء استفاده از معادلات فی مابین عرضه و تقاضا و با فرصت طلبی و بهره‌جویی از زیاده‌طلبی و اسراف‌گرایی عده‌ای از مردم، بازار را به آن وضعیت اسف‌باری می‌کشاند که امروز می‌بینیم.

تأکید میکنم که قصد حقیق‌تر طرح مشکلات و پیا عیب‌جویی از کسی نیست. این مباحثات لازمه عبور ما از این مرحله غربیزدگی به سوی افق باز استقلال و آزادی و تمدن اسلامی است.

در شماره بعد انشاء الله در ادامه این مقاله که به نسبت بین اقتصاد و اخلاق توجه داشت، به رابطه فی مابین اقتصاد و نظام آموزشی رایج خواهیم پرداخت و خواهیم دید که مع الاسف نظام آموزشی و تعلیم و تربیت نیز، بیرون از قلمرو دیکتاتوری اقتصاد قرار ندارد.

(ادامه دارد)

زیر نویس:

۱ - ما در این مجموعه مقالات بعد از آنکه سفر خود را در قلمرو دیکتاتوری اقتصاد پایان بردیم، اگر خداوند عمیری داد که در خدمت شما باشیم یکایک نهادهای سیاسی و اجتماعی این تمدن را بر مبنای اومانسیسم تجزیه و تحلیل خواهیم کرد.

۲ - شرکت سهامی کتابهای جیبی - ۱۳۵۸ - چون رابینسون استاد اقتصاد در دانشگاه کمبریج بوده است.

۳ - استاد داوری نیز در مصاحبه با مجله جهاد همین مطلب را ذکر فرموده‌اند: «در یک جامعه ممکن است فاصله طبقاتی بسیار شدید و در عین حال بگویند این جامعه، جامعه پیشرفته است. مثلاً شهر نیویورک...»

۴ - برای تحقیق بیشتر در این معنا می‌توانید به ترجمه کتاب «کوچک زیباست» بخش اول صفحه ۳۱ - نقش اقتصاد مراجعه کنید. البته باید توجه داشت که در کتاب شوماخر سخنی از اسلام به میان نیامده، اما علم رسمی اقتصاد روش آن تا حدودی با یک دید حقیقت‌گرایانه، مورد بررسی قرار گرفته به صورتی که در علوم غربی مطرح است، وجود ندارد، نباید در جستجوی متابعی بود که به زمینه اقتصاد منفک از دیگر مقولات پرداخته باشد.

۵ - صفحه ۱۳۵ - شرکت سهامی کتابهای جیبی - ۱۳۵۸.

۶ - آزادی و ضرورت - صفحه ۱۳۴.

۷ - منظور سود پرستی و منفعت‌گرایی انسان است که ناشی از خودپرستی اوست.